

■ **احمد رضا صدری**

*روز‌هایی که بر ما می‌گذرد تداعی گر سالروز بَر دار شدن میرزا رضا کرمانی است. در باب زندگی و کارنامه او روایت‌هایی متنوع وجود دارد که بررسی آنها مجالی موسع می‌طلبد؛ روایت‌هایی که پذیرش هر یک از آنها ماهیت داوری ما در این باره را تغییر خواهد داد. آنچه در ذیل روایت شده، تنها متفولاتی است که شکل ظاهری ماجرا را نشان می‌دهد. امید آنکه تاریخ پژوهان و علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.*

■■■■

■ **یک ترور پر رمز و راز!**

همانگونه که در اشارت فوق آمده گفتیم ماجرای ترور ناصرالدین شاه قاجار را می‌توان از نکاتی دانست که محمل رازها و داوری‌های فراوان است. اینکه به واقع ناصرالدین شاه به چه دلیل ترور رشد و هویت اصلی ضارب او چه بود؟ از نکاتی است که مورخان سر آن چالش‌هایی فراوان دارند. به هر روی ماجرای مرگ شاه صاحبقران قاجار هر چه باشد، قاتل او از مدت‌ها پیش بدین اندیشه بوده و خویشتن را برای تحقق نیت خویش آماده کرده بود. افراد فراوانی میرزا رضا کرمانی را در حرم حضرت عبدالعظیم(ع) و در حال انتظار برای حضور شاه دیده‌اند. یحیی دولت‌آبادی که شب قبل از ترور ناصرالدین شاه همراه با جمعی از دوستان خود به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته و میرزا رضا را در حال اختفا و تفکر دیده بود، در خاطرات خود اینچنین شفع او را به گاه مطلع شدن از قصد شاه قاجار برای زیارت حضرت عبدالعظیم روایت می‌کند:

«در تاریکی زاویه ایوان شخصی در لباس کسبه دیده می‌شد که صورتش در سست تمیز داده نمی‌شد. این شخص میرزا رضا کرمانی است که گوشه تاریکی سریا نشسته، دست‌ها را روی زانو و سر را روی دست‌ها گذارده، در دریای فکر و خیال فرو رفته است بی‌آنکه تغییر وضعی به خود بدهد یا کلمه‌ای بگوید. در این حال دو تن از زوار در طریف دیگر ایوان نشستسته با یکدیگر صحبت داشت‌اند. در ضمن سخن می‌گویند فردا شاه به زیارت می‌آید قرق هم نمی‌باشد، چون تاکنون رسم بوده است هر وقت شاه به این مزار مشرف می‌شده، صحن و حرم را به کلی قرق می‌نمودند. به محض آن که از زبان این دو زوار شنیده می‌شود شاه فردا به زیارت می‌آید و قرق هم نمی‌باشد، مجسمه فکر و خیال در تاریکی زاویه ایوان به جنبش آمده سر از روی دست و زانوی تحریر برداشته، از روی تعجب می‌گوید شاه فردا اینجا می‌آید، قرق هم نیست.»

ناظم‌الاسلام کرمانی – که او نیز آن جمعه به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بود– در «تاریخ بیداری ایرانیان» فرجام میرزا رضا بعد از قتل ناصرالدین شاه را اینگونه روایت می‌کند: «... اتفاقاً در آن روز به زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم، در مدرسه نشستیم و منتظر رفتن شاه شدیم که یکدفعه دیدیم درها را می‌بندند و می‌گویند شاه را تیر زده‌اند. چون تا یک اندازه احتمال صدور این امر را از میرزا رضا می‌دادیم، رفتیم مد منزل او که استعلامی کنیم. شخصی فراش آنجا ایستاده گفت آقایان زود بروید و اینجا نمانید که برایتان خطر دارد. باری فوراً از دور سلامی به حضرت عبدالعظیم هدیم و روانه شهر شدیم. در بین راه کالسکه شاهی را دیدیم که با سوار زیادی به شهر می‌آوردند. به فاصله پانصد قدم میرزا رضا را در درشکه سوار کرده بودند و متجاوز از ۵۰۰ نفر سوار اطراف او را گرفته می‌آوردند به شهر و میرزا رضا با نهایت قوت قلب و اطمینانی که از جبهه بی‌گناهان مشهود می‌شد، به اطراف خود می‌نگریست و نظاره مردم می‌کرد. گویا به لسان حال می‌گفت ای اهل ایران من به تکلیف خود عمل نمودم و درس خود را به شما تعلیم کردم.»

■ **واپسین روز‌های ضارب در آیینه روایت فرزند**

میرزا تقی، تنها پسر میرزا رضا کرمانی است که هنگام اعدام پدر، کودکی هفت، هشت ساله بوده است. میرزا تعریف می‌کند که روز آخری که در حرم حضرت عبدالعظیم نزد پسر بوده است، مادرش به دنبال وی می‌رود تا او را به خانه ببرد. با این همه میرزا به همسرش می‌گوید که در سخن گشش کن، من با تقی حرف‌هایی دارم. مادر تقی که می‌رود، میرزا دست در پر شالش می‌کند و چند لیر عثمانی به او می‌دهد یا یک ورقه کاغذ تاخوره و به او می‌گوید اینها را گم نکنی، وقتی رسیدی خانه به مادرش بپسار. پسرک می‌برد و دیگر کی اینجا می‌آیم؟ و جواب می‌شوند که من عجلاناً قصد سفر دارم، نمی‌دانم چند وقت طول می‌شکد، اگر عمری بود و برگشتیم، تو را می‌بینم... همسر میرزا که برمی‌گردد، دست تقی را در دستش می‌گذارد. میرزا تقی بعدها در این باره گفته است: من و مادر از پله‌های بالاخانه پایین آمدیم و همانطور که به طرف در شمالی می‌رفتیم، من به پشت سر نگاه می‌کردم و اندام بلند و باریک پدر را به جلوی پنجره ایستاده بود می‌دیدم. نمی‌دانم چرا گریه‌ام بند نمی‌آمد، دلم گواهی می‌داد که دیگر هرگز پدرم را نخواهم دید. هر بار که می‌دیدم من نگاهم را به او دوختم‌ام دست تکان می‌داد و اشاره می‌زد که برو... بعد‌ها شنیدم که به اهل‌اقیان گفته بود وقتی تقی گریه‌کنان از من دور شد تر سیدم، تر سیدم که می‌ادا در تصمیمی که گرفته بودم، تر زلزلی ایجاد شود، اما آنها که از نظم محو شدند، به حال عادی برگشتیم... حبیبه خانم، خواهرزن میرزا رضا کرمانی، جریان کاغذی را که میرزا در روز آخر به تقی می‌دهد اینگونه روایت کرده است: «میرزا رضا روز‌های آخر را در حجره باغ طوطی در جوار صحن مطهر عبدالعظیم می‌گذرانید و خواهرم شب‌هایی جمعه تقی را به دیدن او می‌برد. یک روز میرزا کسی را به در خانه فرستاد و به همسرش یعنی خواهرم پیغام داد دو روز به شب جمعه مانده (روز سه‌شنبه) تقی را تنها به عبدالعظیم بفرستد، چون مصلحت نیست خودت بیایی! خواهرم به همیشه مطیع شوهرش بود، با ایندو خیلی ناراحت شده بود، تقی را روانه کرد و خودش به انتظار نشست. آن روز تقی پیش از غروب آفتاب به خانه برگشت چشم‌هایش از زور گریه پف کرده بود و صورتش



میرزا رضا کرمانی پس از ترور ناصرالدین شاه قاجار در غل و زنجیر



**میرزا رضا کرمانی** : «سال‌ها بود که سیلاب سستم بر عموم مردم جاری بود، مگر سیدجمال‌الدین این ذریه رسول اکرم(ص) چه کرده بود که با آن وضع او را از حرم عبدالعظیم بیرون کشیدند، غیر از حق چه می‌گفت، آن روحانی شیرازی که با سیدعلی اکبر فال اسیری از تباط داشت و از ستم و زور گویی انتقاد می‌کرد، به چه جرمی **اول خفه‌اش کردند، بعد سرش را بریدند که من دیدم با او چه کردند، آیا خداوند اینها را می‌پذیرد؟ مگر مردم ایران ودایع خداوند نمی‌باشند؟...**»

میرزا رضا در بخشی دیگر از استنتاجات خویش به صراحت از کسانی نام می‌برد که به نوعی به وی خط‌دهی کرده‌اند، چه با گفتار و چه با رفتار و وقایعی که در اطراف ایشان روی داده است. او در اشاره مستقیم به سفر سیدجمال‌الدین اسدآبادی به ایران و رفتار شاه با وی می‌گوید: «سال‌ها بود که این کاغذ، چیزی جز طلاق‌نامه او پیش خدمت و او فهمید که شوهرش، مردی که همیشه به او و بچه‌هایش اظهار علاقه می‌کرد، بدون هیچ دلیلی طلاقش داده است، بی‌اختیار اشکش سرازیر شد، من و دیگران شروع کردیم به دل‌داری دادن او، اما مگر آرام می‌گرفت؟»

■ **ضارب و گفته‌هایش پس از ترور**
درباره حالات و گفته‌های میرزا رضا کرمانی پس از ترور، روایات نسبتاً روشنی وجود دارد. در آن دوره افراد زیادی او را دیده و گفته‌های او را ثبت نموده‌اند. میرزا علی‌خان طهیرالدوله در تاریخ نگاری خویش، ضارب را در محبس اینگونه توصیف می‌کند:

«در این فرصت بعضی حاضران از پیش خدمتان و سران سپاه به دهلیز قهوه‌خانه می‌رفتند که زندان موقت رضا کرمانی است. او اینجا زیر زنجیر گرانی بود. جواب‌هایش به هر کس آمیخته به حقیقت و در عین حال شوخی نما و مزاح گونه بود. قوت قلب و جسارتش همه را حیرت می‌داد و چون همه را درست می‌شناخت جواب مطابق واقع به احوال و نیت های سؤال کننده می‌گفت. محمدحسن میرزا معتمدالسلطنه از پیشخدمتان شاه نزدیکش رفت و پرسید: میرزا رضا، شاه چه گناه داشت که او را کشتنی؟ گفت: کدام جرم از این بدتر که مثل تو را به خلوت خود راه دهد و با همه بی‌ناموسی که در وجودت جمع است، به تو مانوس شود؟...»

همانگونه که اشارت رفت، میرزا رضا در

شاه پرده برداشته و مرام و مسلک خویش را بازگو

نموده است. او در بخش‌هایی از این بازجویی به

صراحت به عواملی اشاره کرده که او را به این اقدام

ترغیب نموده است:

«کارگزاران قاجار گوشت بدن مردم را می‌کنند و به خورد بازهای شکاری می‌دهند! مبلغی از فلان

بی‌مروت می‌گیرند و قبالة مالکیت جان، مال و

ناموس یک شهر را دستش می‌دهند و اهالی فقیر،

اسیر و بیچاره را به زیر تعدیات مجبور می‌نمایند که

مردی، زن منحصر به فرد خود را از اضطراب طلاق

دهد و خودشان صد تا صد تا زن می‌گیرند. حالا که

این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر الهی به دست این

بنده خدا جاری گردید بار سنگینی از تمام قلوب

برداشته شد، آنان سبک شدند، دل‌ها منتظرند

که حاکم بعدی با عدالت و مهربانی بر خورد کند و

اگر ایشان می‌خواهد آسایش و گشایشی به ملت

عنایت کند باید بنای فرمانروایی را بر انصاف قرار

دهد و نام نیکش در صفحه روزگار باقی می‌ماند و

اگر ایشان هم شیوه قبل را پیش گیرد این بار کج

به منزل نمی‌رسد... شریکی در کار ندارم و سبب

قتل شاه، مظلومیت عموم ایرانیان و ستم‌هایی

است که بی‌جهت خودش و پسرش به من نموده

است، من به مرد فهمیدم که می‌توان منشأ ظلم

را به خوبی قطع کرد چه رسد به فروعات و شاخ و

برگ‌های آن.»



**میرزا رضا کرمانی** : «حالا که این اتفاق بزرگ به حکم قضا و قدر الهی به دست این بنده خدا جاری گردید، بار سنگینی از تمام قلوب برداشته شد، آنان سبک شدند، دل‌ها منتظرند که حاکم بعدی با عدالت و مهربانی بر خورد کند و اگر ایشان می‌خواهد آسایش و گشایشی به ملت عنایت کند باید بنای فرمانروایی را بر انصاف قرار دهد و نام نیکش در صفحه روزگار باقی می‌ماند و اگر ایشان هم شیوه قبل را پیش گیر د این بار کج به منزل نمی‌رسد...»

قتل ناصرالدین شاه قاجار



**جستارهایی در زندگی و زمانه**

**زنده‌یاد آیت‌الله شیخ محمدباقر زند کرمانی**

## دریایی متلاطم از حکمت

■ **آیت‌الله سیدمرتضی مستجاب‌الدعواتی (مستجابی)**

**در روز‌هایی که بر ما گذشت، در تکریم مکانت والای زنده‌یاد آیت‌الله حاج شیخ محمدباقر زند کرمانی کنگره‌ای در شهر**

**اصفهان برگزار شد.** مقالی که در پی می‌آید، خاطرات عالم مجاهد آیت‌الله سیدمرتضی مستجاب‌الدعواتی (مستجابی) از آن بزرگوار است که **به این مناسبت به قلم آورده‌اند.**

■■■■

بسم‌الله الرحمن الرحیم

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید
زبان قاصر است و قلم و اندیشه ناتوان از اینکه از وصف مردی سخن بگوید که ابعاد وجودی‌اش آنچنان عقل را سرگردان می‌کند

که اگر بخواهم هر یک از مراتب علمی او را تشریح کنم قلم متوقف می‌شود که از کجا شروع کند که بتواند عظمت آن مرد بزرگ را به تصویر کشد و گوشه‌ای از مراتب علمی و عقلی و انسانی معظم له را گوشزد

کند. وقتی غقیله به هیجان می‌آید به اینجا می‌رسیم که طی قرون متمادی در این مرز و بوم بزرگمردانی زندگی کرده و سر به تیره خاک برده‌اند که هر یک از رجال بزرگ زمانه بوده‌اند که همیشه مایه سرفرازی، شکوه و عظمت این شهر بوده‌اند که جلوه‌های دل‌انگیزی از خود به یادگار گذارده‌اند:

که جهان را اگر اصفهانی نبود

جهان آفرین را جهانی نبود



آیت‌الله محمدباقر زند کرمانی در کنار پروفیسور محسن هشترودی

روزی به دیدار اینجانب آمد و جریان دعوت را در میان گذاشت. خفیر معظم له را تشویق کردم که چنین جلسات مهمی کمتر در دنیا برپا می‌شود و حتماً برای روحانیت بسیار مفید است که حضرت تعالی تشریف ببرید. ایشان را روانه تهران کردم و در بازگشت از تهران در عظمت جلسه و اجتماع کثیری که از تمامی بلاد گرد آمده بود و حتی از ممالک خارج هم افرادی حضور داشتند سخن به میان آمد. از معظم‌له دعوت سخنرانی به عمل آمده و مشغول سخن شده بود. در اول سخن احترام به ادیان الهی و به ویژه اسلام سخن گفته و سپس وارد سیاست صنعت نفت شده بود و همه را به زبان انگلیسی فصیح بیان و همه را مجذوب خود کرده بود و در روزنامه‌ها و مجلات جهان منتشر شد روزنامه‌های ایران هم سخن از یک روحانی به میان آورده بودند که در رابطه با صنعت نفت نظریه داده و داد سخن دادند و اینجانب بسیار خوشحال شدم که یک نفر فقیه و دانشمند ایرانی توانسته است اساتید فن را در امتثالش دعادارم.

اساتید فن قبول کنند. رحمه‌الله علیه.

مرحوم آیت‌الله زند کرمانی مـردی

سلیم‌النفس، فقیهی بزرگ، عالمی عارف

و گوینده‌ای توانا و انسانی شریف بود که

خداپس او را بیامرزد که آمرزیده است. چون

بسیار حال مساعدی ندارم لذا دم در کشیده

و سکوت می‌کنم که سکوت زبان گویای دل

است و سکوت ترجمان احساسات نهان، به

فرزندان محترم مش سلام می‌رسانم و از همه

التماس دعا دارم.

تبصره: به درخواست مردی از تبار پاکان و

عزیزی از عزیزان دانشمند ارجمند و استاد در

فقه و اصول حاج شیخ حسین حلبیان دام‌ظله

این چند جمله قلمی گردید.

از ذره کمتر سیدمرتضی مستجاب‌الدعواتی.

ش. ۱۳۹۸/۵/۱